

همچنین از مسئولین محترم مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، کارکنان و کلیه افرادی که به نحوی در چاپ و انتشار این کتاب سهیم بوده‌اند، تشکر و قدردانی می‌شود. از اعضای خانواده‌ام نیز به سبب فراهم آوردن محیط مناسب برای انجام این کار تشکر و قدردانی نموده و از درگاه خداوند منان برای همه آرزوی صحت و سلامتی می‌نمایم.

من الله التوفیق و علیه التکلان

دکتر جمشیدیه

تابستان ۱۳۸۱

نظریه پردازان و مورخان

این کتاب کوششی است برای پاسخگویی به دو سؤال به ظاهر ساده. این دو سؤال عبارتند از فایده نظریه اجتماعی برای مورخان، و فایده تاریخ برای نظریه پردازان اجتماعی چیست؟ من این سؤال‌ها را "به ظاهر ساده"^۱ می‌نامم، چرا که نحوه بیان سؤال برخی از تمایزهای مهم را از نظر پنهان می‌دارد. دسته‌ها و گروه‌های مختلف مورخان نظریه‌های گوناگون را به طرق متفاوت، بعضی از آنها به عنوان چهارچوبه فراگیر و برخی دیگر را به عنوان ابزاری برای تجزیه و تحلیل مسئله‌ای خاص، مفید یافته‌اند. گروهی نیز در برابر این نظریه مقاومت جدی نشان داده‌اند و هنوز هم بر این امر اصرار دارند.^۱ گذشته از این، خوب است نظریات را از مدل‌ها^۲ و مفاهیم^۳ متمایز کنیم. عده کمی از مورخان "نظریه" را در مفهوم دقیق کلمه به کار می‌برند، اما اغلب آنها از مدل‌ها استفاده می‌کنند، درحالی که مفاهیم تقریباً لازم و ضروری هستند.^۲

تمایز بین عمل و نظریه، همانند تفاوت بین تاریخ و جامعه‌شناسی، یا رشته‌های دیگر مثل انسان‌شناسی اجتماعی، جغرافی، سیاست یا اقتصاد نیست. بعضی از محققان این رشته‌ها مطالعات موردی انجام می‌دهند که در آن "نظریه" تنها نقش کوچکی را بازی می‌کند. از سوی دیگر مورخان، مخصوصاً مارکسیست‌ها از موضوعات نظری با حرارت بحث می‌کنند، حتی وقتی که ادعایی را مطرح می‌کنند. همچنان که ادوارد تامسون^۴، در یک مقاله مشهور و بحث‌برانگیز، از آنچه "فقر نظریه"^۵ نامید، بحث می‌کند.^۳

علی‌رغم آنچه گفته شد، دو مفهومی که در جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و مطالعات سیاسی در چندین سال گذشته بسیار به کار رفته‌اند، در اصل توسط مورخان مارکسیست بریتانیایی ارائه شده است: "اقتصاد اخلاقی"^۶ توسط ادوارد تامسون و "ابداع سنت"^۷ توسط

۱- deceptively simple

۲- concepts

۵- poverty of theory

۷- invention of tradition

۲- models

۴- Edward Thompson

۶- moral economy

اریک هابزیم^۴. هرچند به طور کلی محققان رشته‌های دیگر، مفاهیم و نظریه‌ها را غالباً، با صراحت، جدیت و غرور بیشتری از مورخان استفاده می‌کنند. این تفاوت در گرایش‌ها^۱ نسبت به نظریه است که علت بیشتر تضادها و سوء تفاهمات بین مورخان و بقیه را بیان می‌کند.

محواره ناشنویان^۲

مورخان یا (بخصوص) جامعه‌شناسان همواره بهترین همسایگان نبوده‌اند، گرچه مطمئناً همسایگان فکری هستند، بدین معنی که محققان هر دو رشته (مثل انسان‌شناسی اجتماعی)، با جامعه که به عنوان یک کل نگریسته می‌شود و با مجموعه کاملی از رفتار انسان سر و کار دارند. از این نظر آنها با اقتصاددانان، جغرافیادانان و متخصصان مطالعات سیاسی و مذهبی متفاوتند.

جامعه‌شناسی را می‌توان به منزله مطالعه جامعه انسانی، با تأکید بر احکام کلی درباره ساخت جامعه و توسعه آن تعریف کرد. تاریخ را بهتر است در کل به عنوان مطالعه جوامع انسانی تعریف کرد که بر تفاوت‌های بین جوامع و همچنین تغییراتی که در هر یک از جوامع در طول زمان صورت گرفته است، تأکید می‌کند. این دو رویکرد گاهی متناقض دیده شده‌اند، لکن بهتر است آنها را مکمل یکدیگر تلقی کنیم. تنها با مقایسه یک جامعه با جوامع دیگر است که در می‌یابیم یک جامعه معین، در کدام جنبه منحصر به فرد است. تغییر ساخت‌مند می‌شود و ساخت‌ها تغییر می‌کنند. در واقع روند "ساخت‌مند شدن"^۳، طبق نظر بعضی جامعه‌شناسان، در سالهای اخیر، مورد توجه زیادی واقع شده است^۵.

مورخان و نظریه‌پردازان اجتماعی فرصت این را دارند که یکدیگر را از انواع مختلف محدود اندیشی^۴ بزرهانند. مورخان محدود اندیشی را در معنای لغوی آن به مخاطره انداخته‌اند. آنها در حین انجام کار در یک حوزه خاص، معمولاً ضمن به دست آوردن تخصص در آن حوزه، محدوده مورد مطالعه‌شان را یک مجموعه کاملاً منحصر به فرد تلقی می‌کنند تا ترکیبی یگانه از عناصری که هر کدام از آنها در جای دیگر نیز همانندهایی دارند. هرگاه نظریه‌پردازان اجتماعی براساس تجربه جدید حکم کلی در مورد "جامعه" صادر می‌کنند، یا بدون ملاحظه فرایندهای بلندمدت در مورد تغییر اجتماعی بحث می‌کنند، محدوداندیشی را بیشتر در معنای مجازی آن، یعنی محدوداندیشی در زمان تا مکان، به کار می‌برند.

جامعه‌شناسان و مورخان هر کدام اشتباهات خود را در مقایسه با دیگری کوچک و

ناچیز می‌شمارند. متأسفانه، هر گروهی می‌خواهد گروه دیگر را بیشتر براساس عقاید ساده‌قالبی خودش درک کند. در بریتانیا، حداقل، بسیاری از مورخان هنوز به جامعه‌شناسان به عنوان افرادی می‌نگرند که حقایق آشکار و بدیهی را با کلمات خشک و غیر مصطلح بیان می‌کنند، و بدون هیچ گونه درکی از مکان و زمان، افراد را با بیرحمی، زور و اجبار در دسته‌بندی‌های خشک قرار می‌دهند، بدتر از همه اینکه، این فعالیت‌ها را، فعالیت‌های "علمی" توصیف می‌کنند. جامعه‌شناسان نیز مدتها به مورخان به عنوان افرادی نزدیک‌بین و مبتدی نگریسته‌اند که بدون سیستم یا روش واقعیت‌ها را جمع‌آوری می‌کنند، به علاوه اینکه "عدم دقت" داده‌های اساسی^۱ آنها با عدم توانایی‌شان در تحلیل اطلاعات کاملاً منطبق است. به طور خلاصه، علی‌رغم وجود شمار فزاینده‌ای از دوزبان‌ها، که کارشان در صفحات آبی بحث خواهد شد، جامعه‌شناسان و مورخان هنوز با یک زبان صحبت نمی‌کنند. گفتگوی آنها، همان طور که مورخ فرانسوی فرناند برودل^۲ مطرح کرد، معمولاً "محواره ناشنویان"^۶ است.

برای درک این موقعیت بهتر است که رشته‌های مختلف را به عنوان تخصص‌های مجزا و حتی خرده‌فرهنگ‌ها با زبان‌ها، ارزش‌ها و ذهنیات یا شیوه‌های تفکر خودشان ملاحظه کنیم که با فرایندهای آموزش و جامعه‌پذیری خاص خود تقویت می‌شوند. برای مثال، به جامعه‌شناسان تعلیم داده می‌شود که به قوانین کلی پی ببرند یا آنها را مشخص سازند، سپس استثنائات را نشان بدهند. در مقابل مورخان می‌آموزند که به بهای از دست دادن الگوهای کلی، به جزئیات دقیق توجه کنند.^۷

از نظر تاریخی، روشن است که هر دو طرف دچار اشتباه هستند. تا همین اواخر بسیاری از نظریه‌پردازان اجتماعی به مورخان به گونه‌ای می‌نگریستند که گویی آنها هنوز بیشتر با نقل حوادث سیاسی سر و کار دارند، مثل اینکه رویکرد مرتبط با مورخ بزرگ قرن نوزدهم (لئوپولد فن رانکه)^۳ هنوز غالب است. به همین ترتیب، بعضی از مورخان به گونه‌ای از جامعه‌شناسی صحبت می‌کنند، درست مثل اینکه جامعه‌شناسی در عصر آگوست کنت، در نیمه قرن نوزدهم، یعنی در دوره تعمیم‌های کلی بدون تحقیق منظم تجربی قرار دارد. چگونه و چرا تقابل^۴ بین تاریخ و جامعه‌شناسی - یا به طور کلی‌تر، بین تاریخ و نظریه - گسترش یافت؟ چگونه، چرا و تا چه اندازه این تقابل برطرف شده است. این سؤال‌ها، سؤال‌های تاریخی هستند که در قسمت بعد به آنها جواب تاریخی داده خواهد شد، درحالی که بر سه لحظه در تاریخ تفکر غرب درباره جامعه اواسط قرن هجدهم، اواسط قرن نوزدهم و دهه دوم قرن بیستم یا نزدیک به

۱- data base

۲- Fernand Braudel

۳- Lepold Von Ranke

۴- opposition

۱- attitudes

۲- A Dialogue of The Deaf

۳- structuration

۴- parochialism

آن تمرکز گردیده است.

تمایز تاریخ و نظریه

در قرن هجدهم به خاطر دلیلی ساده و روشن، بین جامعه‌شناسان و مورخان منازعه‌ای وجود نداشت، زیرا جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته مجزا در آن زمان مطرح نبود. از آن زمان تاکنون، نظریه‌پرداز حقوق فرانسوی شارل دو منتسکیو^۱ و فیلسوفان اخلاق اسکاتلندی آدم فرگوسن^۲ و جان میلر^۳، توسط جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان شایسته این نام شناخته شده‌اند.^۴ در واقع، گاهی اوقات آنها "مؤسس"^۵ جامعه‌شناسی قلمداد می‌شوند. هرچند که چنین عنوانی تصور همراه‌کننده‌ای را به وجود می‌آورد که این مردان می‌خواسته‌اند رشته جدیدی را به وجود آورند، خواسته‌ای که هرگز بیان نکردند. مطلب مشابهی که می‌توان درباره بنیان‌گذار علم اقتصاد، (آدام اسمیت) بیان کرد، این است که وی نیز در همان مسیری حرکت کرد که فرگوسن و میلر حرکت کردند.

بهتر است این چهار نفر را به عنوان نظریه پردازان اجتماعی قلمداد کنیم، چرا که بنا بر یک روش منظم که بر اساس آن متفکران اولیه از افلاطون تا لاک از دولت بحث کرده بودند، درباره چیزی صحبت می‌کردند که "جامعه مدنی"^۶ نامیده می‌شود. روح‌القوانین منتسکیو (۱۷۴۸)، رساله فرگوسن درباره جامعه مدنی (۱۷۶۷)، مشاهدات میلر در خصوص تمایز مراتب اجتماعی (۱۷۷۱) و ثروت ملل اثر اسمیت (۱۷۷۶)، همگی از نظریه عمومی^۷ و "فلسفه جامعه"^۸ آن طور که میلر مطرح کرد، بحث می‌کردند. این نویسندگان سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی را مورد بحث قرار دادند، مثل "نظام فئودالی" در اروپای قرون وسطی که با عدم تمرکز شناخته می‌شود) یا "نظام تجاری" (با نظام کشاورزی مقایسه شود) در کار اسمیت. آنها معمولاً بر اساس معیار شیوه اصلی معاش چهار نوع جامعه را از هم باز شناختند که عبارتند از: شکار، پرورش حیوانات، کشاورزی و تجارت. این مفهوم کلیدی را در رساله‌ای درباره اصول جمعیت (۱۷۹۸) اثر توماس مالتوس^۹ - با این موضوع معروف که همزمان با محدودیت ابزار معاش جمعیت میل به افزایش دارد - می‌توان یافت.

این نظریه‌پردازان اجتماعی را می‌توان به یک اندازه به عنوان مورخان دارای پیش

۱- Charles de Montesquieu
۳- John Millar
۵- civil society
۷- the philosophy of society

۲- Adam Ferguson
۴- Founding Father
۶- general theory
۸- Thomas Malthus

تحلیلی، یا اگر واژه قرن هجدهم را به کار ببریم، به عنوان مورخان فیلسوف‌منش قلمداد کرد. سومین کتاب از ثروت ملل اسمیت که از "پیشرفت ثروت"^۱ بحث می‌کند، در واقع تاریخ مختصر اقتصاد اروپاست. منتسکیو یک تک‌نگاری تاریخ درباره عظمت و انحطاط روم نوشت، فرگوسن در خصوص "پیشرفت و پایان جمهوری روم"، و میلر در مورد رابطه بین حکومت و جامعه از عصر آنگلو ساکسون تا سلطنت ملکه الیزابت اثری به رشته تحریر در آورد. مالتوس، مثل منتسکیو و قبل از هوم^۲ به تاریخ جمعیت جهان پرداخت.

در این زمان، دانشمندانی که کمتر با ثوری سر و کار داشتند نیز، از موضوعات سنتی تاریخ، یعنی سیاست و جنگ، به مطالعه تاریخ اجتماعی به مفهوم توسعه در تجارت، ادبیات و علوم انسانی، قانون، رسوم و "آداب" تغییر جهت دادند. برای مثال رساله ولتر^۳ درباره آداب (۱۷۵۶)، از زندگی اجتماعی در اروپا از زمان شارلمانی^۴ بحث می‌کند. این رساله به طور مستقیم مبتنی بر منابع نبود، بلکه تلفیق جدید و بی‌باکانه‌ای بود و در به وجود آمدن چیزی که ولتر برای اولین بار آن را "فلسفه تاریخ" نامید، سهم داشت. از طرف دیگر، تاریخ اسنابروک^۵ اثر یوستوس موزر^۶ (۱۷۶۸)، تاریخ محلی بود که از روی منابع اصلی نوشته شده بود، لکن این نوشته مورد اولیه‌ای بود از تأثیر نظریه اجتماعی در تحلیل تاریخی. موزر به طور قطع اثر منتسکیو را خوانده بود و همین مسئله او را تشویق کرد که رابطه بین نهادهای وستفالین^۷ و محیط‌شان را مورد بحث قرار دهد.^۹

به علاوه، نوشته مشهور گیبون^۸ درباره انحطاط و سقوط امپراتوری روم (۱۷۷۶-۸۸)، یک تاریخ اجتماعی و سیاسی است، فصول کتاب او درباره نژاد هونها^۹ و دیگر مهاجمین بربر که بر ویژگی‌های عمومی آداب "ملل شبانی" تأکید می‌کند، دین نویسنده را به عقاید فرگوسن و اسمیت نشان می‌دهد.^{۱۰} برای گیبون توانمندی دیدن کل در جزء ویژگی اثری بود که وی آن را تاریخ "فلسفی" نام نهاد.

یکصد سال بعد، رابطه بین تاریخ و نظریه اجتماعی نسبت به آنچه در جریان عصر روشنگری وجود داشت، کمتر شد. مورخان نه تنها از نظریه اجتماعی بلکه از تاریخ اجتماعی هم دور شدند. در اواخر قرن نوزدهم، مورخی که در غرب بیشتر گرامی داشته می‌شد، لئوپولد فن

۱- the progress of opulence
۳- Voltaire
۵- Osnabruck
۷- Westphalian
۹- Hun(s)

۲- Hume
۴- Charlemagne
۶- Justus Moser
۸- Gibbon

نام نژاد آسیایی که در سده های چهارم و پنجم میلادی در اروپا تاخت و تاز کردند (۹- Hun(s))

رانکه بود. رانکه تاریخ اجتماعی را کاملاً رد نکرد، اما کتاب‌هایش به طور کلی بر دولت متمرکز بود. در زمان خود و پیروانش، پیروانی که از رهبرشان افراطی‌تر بودند، پیروان اغلب این گونه‌اند، تاریخ سیاسی استیلای گذشته‌اش را مجدداً به دست آورد.^{۱۱}

این گریز از اجتماع را می‌توان به طرق مختلف توضیح داد. اولاً در این دوره بود که حکومت‌های اروپایی به این نتیجه رسیدند که تاریخ را به منزله وسیله افزایش وحدت ملی، تعلیم و تربیت شهروند یا همان طور که یک ناظر بیطرف ممکن است مطرح کند، به عنوان وسیله تبلیغ ملی‌گرایی مورد ملاحظه قرار دهند. درست زمانی که دولت‌های جدید آلمان و ایتالیا و دولت‌های قدیمی‌تر مثل فرانسه و اسپانیا، هنوز توسط سنت‌های محلی‌شان از هم جدا می‌شدند، آموزش تاریخ ملی در مدارس و دانشگاه‌ها وحدت ملی را تشویق و ترغیب می‌کرد. نوع تاریخی که حکومت‌ها حاضر بودند برای آن پولی را هزینه کنند، طبیعتاً تاریخ دولت بود. از این رو در این راستا روابط بین مورخان و حکومت خصوصاً در آلمان قوی بود.^{۱۲}

تبیین دوم برای بازگشت به سیاست، یک تبیین فکری است. انقلاب تاریخی مرتبط با رانکه، فراتر از همه، انقلاب در منابع و روش‌ها بود، تغییر جهت از استفاده از تواریخ پیشین یا "وقایع‌نگاری"^۱ به استفاده از اسناد رسمی حکومت‌ها. مورخان به طور منظم شروع به کار با اسناد کردند و مجموعه‌ای از روش‌های به طور فزاینده پیچیده را برای ارزیابی اعتبار (روایی) این اسناد تهیه نمودند. از این رو آنها معتقد بودند که آثارشان عینی‌تر و "علمی‌تر" از تواریخ پیشینان است. گسترش ایدئال‌های جدید فکری با تخصصی شدن این رشته در قرن نوزدهم که اولین نهاد‌های تحقیقاتی، مجلات تخصصی و دپارتمان‌های دانشگاهی بنیان نهاده شد، مرتبط است.^{۱۳}

وقتی که آثار مورخان اجتماعی با کار مورخان پیرو رانکه، درباره دولت مقایسه شود، غیرتخصصی به نظر می‌رسد. "تاریخ اجتماعی" واقعاً اصطلاح خیلی دقیقی است برای آنچه در عمل هنوز به عنوان مقوله باقیمانده^۲ تلقی می‌شود. تعریف مشهور جی. ام. ترویلا^۳ از تاریخ اجتماعی "به عنوان تاریخ مردمی که سیاست را کنار گذاشته‌اند،" کاری بیشتر از برگرداندن یک فرضیه تلویحی به عبارت آشکار نیست^{۱۴}. در اواخر قرن هفدهم در کتاب تاریخ انگلستان اثر ت، ب، مکالی^۴ فصل مشهور درباره جامعه به دلیل دربرداشتن موضوعات مختلف، نظیر جاده، ازدواج، روزنامه و غیره، که به طور نامنظم آورده شده بودند، بی‌رحمانه نه کاملاً ظالمانه توسط

یک منتقد معاصر، به عنوان "مغازه سمساری قدیمی"^۱ توصیف شد. به هر حال تاریخ سیاسی (حداقل در بین مورخان) واقعی‌تر، جدی‌تر از مطالعه جامعه و فرهنگ به حساب آورده شد. وقتی که جی. ام. گرین^۲ در سال ۱۸۷۴ کتابش را با عنوان تاریخ مختصر مردم انگلستان - که با نادیده انگاشتن جنگ‌ها و معاهدات بر زندگی روزمره مردم متمرکز شده بود - چاپ و منتشر کرد، راهنمای قبلی‌اش ای. ای. فریمن^۳ اظهار داشت اگر گرین "موضوع‌های اجتماعی" را رها کرده بود، کتاب خوبی درباره انگلستان می‌نوشت.^{۱۵}

این تعصبات خاص بریتانیا نبود. در جهان آلمانی زبان رساله یاکوب بورکهارت^۴ درباره تمدن رنسانس در ایتالیا (۱۸۶۰)، که بعداً یک اثر کلاسیک شناخته شد، در زمان چاپ، احتمالاً به دلیل اینکه مبتنی بر منابع غیررسمی، تا اسناد رسمی، موفق نبود. مورد توجه قرار گرفتن کتاب شهر باستان (۱۸۶۰)، شاهکار نومادنی فوستل دوکولانژ^۵ مورخ فرانسوی که تا اندازه زیادی مربوط به خانواده در یونان و روم بود، توسط همکاران وی، یک استثنا بود، درحالی که درست در همان زمان تأکید می‌کرد که تاریخ، علم واقعیت‌های اجتماعی، یعنی جامعه‌شناسی حقیقی است.

به طور خلاصه، انقلاب تاریخی رانکه، نتیجه‌ای ناخواسته اما مهم دربرداشت، زیرا رویکرد جدید نسبت به "اسناد" برای تاریخ سیاسی سنتی مؤثر واقع شد. اقتباس آن رویکرد مورخان قرن نوزدهم را در انتخاب موضوعشان حتی در مفهوم خیلی قدیم آن نسبت به اسلافشان در قرن هجدهم محدودتر کرد. بعضی از آنها تاریخ اجتماعی را رد کردند، زیرا نمی‌توانستند آن را به لحاظ "علمی" مطالعه کنند.

برخی از مورخان به دلیلی دیگر که مخالف دلیل اول بود، جامعه‌شناسی را رد کردند، زیرا که آن خیلی علمی بود، چه این معتقد که مجرد و کلی بود و یگانگی افراد و حوادث را دربر نمی‌گرفت.

عدم پذیرش جامعه‌شناسی در آثار بعضی از فیلسوفان اواخر قرن نوزدهم، خصوصاً ویلیام دیلتای، وضوح بیشتری پیدا کرد. دیلتای که درباره تاریخ فرهنگ (Geistesgeschichte) و فلسفه می‌نوشت، معتقد بود که جامعه‌شناسی کنت و اسپنسر (مثل روان‌شناسی تجربی هرمان اینگهوس^۶) به دلیل اینکه تبیین‌های علی ارائه دادند، شبه‌علمی^۷ هستند. او بین علمی که در

۱- old curiosity shop

۲- E. A. Freeman

۵- Numa Denis Fustel de Coulanges

۷- pseudo - scientific

۲- J. M. Green

۴- Jacob Burckhardt

۶- Hermann Ebbinghaus

۱- chronicles

۳- G. M. Trevelyan

۲- residual category

۴- T. B. Macaulay

آن هدف، تبیین از بیرون (erklären) است، و علوم انسانی، از جمله تاریخ، که در آن هدف فهم از درون است (verstehen)، تمایز مشهوری ترسیم کرد. دانشجویان علوم طبیعی Naturwissenschaften لغت علمیت را بکار می‌برند، اما دانشجویان علوم انسانی Geisteswissenschaften بایستی از زبان "تجربه" صحبت کنند.^{۱۶}

بندتو کروچه^۱، فیلسوف و همچنین یکی از مورخان برجسته ایتالیایی زمان خود، نیز موضوع‌گیری مشابهی داشت. او در سال ۱۹۰۶ درخواست پشتیبانی برای تأسیس کرسی جامعه‌شناسی در دانشگاه ناپل را رد کرد. وی معتقد بود که جامعه‌شناسی فقط یک شبه‌علم است.

نظریه‌پردازان اجتماعی نیز با وجود اینکه به مطالعه تاریخ ادامه می‌دادند، به طور روزافزونی منتقد مورخان شدند. رژیم پیشین و انقلاب فرانسه اثر الکسی دو توکویل^۲ (۱۸۵۶)، یک کار مؤثر درباره تاریخ، مبتنی بر مدارک دست اول، و نقطه عطف در تاریخ اجتماعی و سیاسی بود. کتاب سرمایه مارکس (۱۸۶۷) - مثل ثروت ملل اسمیت - گام مؤثری است در تاریخ و تئوری اقتصادی، این کتاب درباره قانون کار، تغییر صنایع از دستی به کارخانه‌ای، سلب مالکیت کشاورزان و غیره صحبت می‌کند.^{۱۷} اگرچه مارکس، توجه تعداد اندکی از مورخان را در قرن نوزدهم به خود جلب کرد، ولی در زمان ما تأثیر قوی بر نگارش تاریخ داشته است. اما در مورد گوستاو اشمولر^۳، چهره شاخص در به اصطلاح "مکتب تاریخی" اقتصاد سیاسی باید گفت که او به عنوان مورخ مشهور است تا اقتصاددان.

توکویل، مارکس و اشمولر در ترکیب کردن تئوری با علاقه به جزئیات موقعیت‌های دقیق تاریخی موارد، استثنایی بودند. مسئله‌ای که در اواخر قرن نوزدهم در تعدادی از رشته‌های نوظهور دانشگاهی خیلی متداول‌تر بود، ارتباط با روندهای بلندمدت، خصوصاً ارتباط با آنچه معاصران "تکامل" اجتماعی^۴ نامیدند، بود. علاوه بر این، کنت معتقد بود که تاریخ اجتماعی، یا همان طور که او گفت، "تاریخ بدون نام‌های افراد یا حتی نام‌های ملل" برای کار نظری، که وی برای اولین بار آن را "جامعه‌شناسی" نامید، کاملاً لازم و ضروری بود. ماحصل زندگی او را می‌توان به عنوان "فلسفه تاریخ" به حساب آورد، به این معنا که فلسفه، تاریخ اساساً تقسیم گذشته به سه دوره بود: عصر مذهب^۵، عصر متافیزیک^۶ و عصر علم^۷. روش مقایسه، شعار دیگر

۱- Benedetto Croce

۳- Gustav Schmoller

۵- the age of religion

۷- the age of science

۲- Alexis de Tocqueville

۴- social evolution

۶- the age of metaphysics

زمان تاریخی بود، به این معنی که روش مقایسه‌ای متضمن قرار دادن هر جامعه (در واقع، هر رسم یا مصنوع) روی نردبان تکامل است.^{۱۸}

مدل قوانین تکامل، رشته‌های مختلف را به هم مرتبط ساخت، اقتصاددانان تغییر از "اقتصاد طبیعی"^۱ به اقتصاد پولی را ترسیم کردند. حقوقدانان، مثل سرهنری مین^۲، در کتابی به نام قانون باستانی (۱۸۶۱)، تغییر را از "پایگاه" به "قرارداد" مورد بحث قرار داد. قوم‌شناسان مثل ادوارد تایلور^۳ در کتابی تحت عنوان فرهنگ ابتدایی (۱۸۷۱) یا لویی هنری مورگان^۴ در اثرش به نام جامعه باستانی، تغییر اجتماعی را، تکامل از وحشیگری^۵ (به بیان دیگر، حالت "وحشی" یا "طبیعی" نوع انسان شناخته شده است) به "تمدن" مطرح ساخته‌اند. هربرت اسپنسر (جامعه‌شناس) مثال‌های تاریخی، از مصر باستان تا روسیه زمان پترکبیر^۶، را به کار برده تا تغییر را آن طور که او مطرح کرد، از جوامع "نظامی" به "صنعتی" نشان بدهد.^{۱۹}

فریدریک (جغرافیدان)، راتزل^۷ و روان شناس ویلهلم وونت^۸ نیز بررسی‌های مشابهی درباره اصطلاح "مردم طبیعت"^۹ انجام داده‌اند، اولی در مورد سازگاری مردم با محیط فیزیکی‌شان و دومی در خصوص ذهنیات جمعی مردم. تکامل تفکر از "جادو" به "مذهب" و از "ابتدایی" به "تمدن" موضوع اساسی کتاب سرجیمز فریزر^{۱۰} (شاخه طلایی)^{۱۱} (۱۸۹۰)، و تکامل تفکر موضوع اساسی کتاب ذهنیت ابتدایی اثر لوسین لوی بروول^{۱۲} (۱۹۲۲) بود. زیگموند فروید^{۱۳} همان طور که از مقالاتی مثل توتم و تابو (۱۹۱۳) و آینده پندار^{۱۴} (۱۹۲۷)، که در آن (برای مثال) عقاید فریزر نقش مهمی بازی می‌کند، بر می‌آید، به دلیل تأکید همه‌جانبه‌اش بر بقای عناصر "ابتدایی" در روان زنان و مردان متمدن، آخرین مثال از این سنت تکاملی است.

تکامل، بطور کلی - البته نه همیشه - به معنای تغییر برای بهتر شدن تلقی شده‌است. کتاب مشهور جامعه‌شناس آلمانی فریدیناند تونیس^{۱۵}، تحت عنوان اجتماع و جامعه (۱۸۸۷)، که در آن نویسنده با حسرت انتقال از اجتماع سستی رودرو (Gemeinschaft) را به جامعه

۱- natural economy

۳- Edward Tyler

۵- savagery

۷- Friedrich Ratzel

۹- people of nature

۱۱- Golden Bough

۱۳- Sigmund Freud

۱۵- Ferdinand Tonnies

۲- Sir Henry Maine

۴- Lewis Henry Morgan

۶- peter the great

۸- Wilhelm Wundt

۱۰- Sir James Frazer

۱۲- Lucien Levy-Bruhl

۱۴- the future of an illusion

مدرن گسنام (Gesellschaft) توصیف کرده، از میان شماری از مطالعات تنها روشن‌ترین آنهاست که علاوه بر آنکه حسرت نویسنده را برای نظم قدیم بیان می‌کند، دلایل ناپدید شدن آن را را نیز تحلیل می‌نماید.²⁰

این نظریه پردازان، گذشته را جدی گرفتند، اغلب احترام کمی نسبت به مورخان نشان داده‌اند. برای مثال گنت با تحقیر به آنچه از نظر او "جزئیات بی‌اهمیتی که به طرز بچگانه‌ای و از روی کنجکاری غیر عقلانی مؤلفان ناتوان داستان‌های بی‌حاصل، جمع‌آوری شده،²¹ اشاره کرده است. اسپنسر اعلام کرد که جامعه‌شناسی در برابر تاریخ ایستاده است، همانند ساختمان عظیمی که در مقابل تلی از سنگ‌ها و آجرهای اطراف خود قرار دارد. به‌علاوه اینکه بزرگترین وظیفه‌ای که مورخ با توجه به فراهم آوردن مواد برای جامعه‌شناسی مقایسه‌ای می‌تواند انجام بدهد، نقل زندگی ملت‌هاست.²² در بهترین حالت، مورخان، جمع‌کنندگان مواد خام برای جامعه‌شناسان هستند. در بدترین شکل، آنها کاملاً با موضوع ارتباطی ندارند، زیرا حتی مواد خام هم برای معمار فراهم نمی‌آورند. سخن اسپنسر را بار دیگر نقل می‌کنیم که "بیوگرافی پادشاهان (که بچه‌های ما از آن چیز کمی می‌آموزند)، هیچ کمکی به روشن شدن علم جامعه نکرده است.²² عده قلیلی از مورخان از محکومیت عمومی در امان ماندند. به خصوص فوستل دو کولانزی، که مطالعه‌اش درباره شهر باستانی قبلاً ذکر شده، واف دبلیو میتلند،¹ مورخ قانون انگلستان، که نظرش درباره ساخت اجتماعی به‌عنوان مجموعه‌ای از روابط بین افراد و بین گروه‌ها، که توسط حقوق و تعهدات تنظیم شده، تأثیر زیادی بر انسان‌شناسی اجتماعی بریتانیا داشته است.²³

به هر حال، ترکیب علاقه به تاریخ با طرد آنچه بیشتر مورخان می‌نوشتند، خصوصیت اکثریت نظریه‌پردازان اجتماعی در اوایل قرن بیستم بود. تعدادی از آنها، برای مثال، جغرافیدان فرانسوی پل ویدال دولابلش،¹ جامعه‌شناس آلمانی فردیناند توبیس و انسان‌شناس اسکاتلندی جیمز فریزر، کارشان را به‌عنوان مورخ مخصوصاً مورخ دنیای قدیم، شروع کرده بودند. دیگر نظریه‌پردازان اجتماعی کوشیدند مطالعه مربوط به گذشته را با وضع موجود یک فرهنگ خاص ترکیب کنند. فرانتس بوآس² - انسان‌شناس - این نوع مطالعه را در مورد سرخ‌پوستان کوآکیوتل³ در منطقه وانکورور⁴ انجام داد، در حالی که آندر زیگفرد⁵ - جغرافیدان - در "تصویر سیاسی" مشهورش از غرب فرانسه کار مشابهی را انجام داد، که در آن رابطه بین محیط محلی و

عقاید مذهبی و سیاسی ساکنین محل را بررسی کرده، اظهار می‌دارد "درست همان طور که مناطق جغرافیایی یا اقتصادی وجود دارد، مناطق سیاسی نیز وجود دارد". در این راستا او الگوی رأی دادن را با وابستگی مذهبی و مالکیت زمین مقایسه می‌کند.²⁴

سه تن از جامعه‌شناسان مشهور این دوره (پارتو، دورکیم و وبر) اشخاصی مطلع و صاحب‌نظر در تاریخ بودند. رساله ویلفرد پارتو¹ در مورد جامعه‌شناسی عمومی (۱۹۶۱)، آنز، اسپارت و روم در عصر کلاسیک را به طور قابل ملاحظه مفصل مورد بحث قرار داده و همچنین مثال‌هایش را از تاریخ ایتالیا در قرون وسطی انتخاب کرده است. امیل دورکیم، که با متمایز کردن جامعه‌شناسی از تاریخ، فلسفه و روان‌شناسی مصمم بود برای رشته جدید جامعه‌شناسی قلمرویی درست کند، خودش تاریخ را زیر نظر فوستل دوکولانزی مطالعه کرده بود. او یکی از کتاب‌هایش را به فوستل اهدا کرد. دورکیم یک تک‌نگاری درباره تاریخ تعلیم و تربیت در فرانسه نوشت. همچنین او این را سیاست مجله‌اش - سالنامه جامعه‌شناسی - قرار داد که کتاب‌هایی را در زمینه تاریخ مورد نقد و بررسی قرار دهد، به شرط اینکه کتاب به چیزی عمیق‌تر از تاریخ حوادث مربوط می‌شد.²⁵

در خصوص ماکس وبر، هم عرض و هم عمق دانش تاریخی‌اش حقیقتاً خارق‌العاده بود. او قبل از مطالعه درباره اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری (۱۹۰۴-۵) کتاب‌هایی درباره شرکت‌های تجاری قرون وسطی و تاریخ کشاورزی روم قدیم نوشت و بزرگترین دانشمند در عصر کلاسیک تئودور مومزن² وبر را جانشین شایسته‌ای برای خود دانست. وقتی وبر توجه خود را بر روی نظریه اجتماعی متمرکز ساخت، مطالعه درباره گذشته را تعطیل نکرد. همان طور که از تاریخ برای اطلاعات استفاده می‌کرد، به مورخان هم به دلیل مفاهیم توجه داشت. برای مثال، عقیده مشهور وی درباره "کاریزما"، از بحث "سازمان کاریزمایی کلیسای قدیم که توسط مورخ کلیسا رودلف زوم³ مطرح شده بود، ناشی شده است.²⁶ کاری که وبر انجام داد، دنیوی کردن⁴ این مفهوم بود تا بدان کاربرد عمومی‌تری بدهد. پس پذیرفتنی است که از میان بزرگترین جامعه‌شناسان قرن بیستم، علاقه‌مندترین فرد آنها به تاریخ از فرهنگی برخاسته باشد که در آن بیشترین ذهن و فکر تاریخی وجود داشته است. وبر بندرت درباره خودش به‌عنوان جامعه‌شناس فکر می‌کرد. در پایان زندگی‌اش، وقتی که کرسی جامعه‌شناسی را در دانشگاه مونیخ پذیرفت، یادداشتی بدین مضمون نوشت که "حالا مطابق اوراق انتصابیم⁵ جامعه‌شناس

۱- Vilfredo Pareto
۲- Rudolf Sohm
۵- appointment papers

۲- Theodor Mommsen
۳- secularize

۱- F.W.Maitland
۲- Franz Boas
۵- Van Couver

۲- Paul Vidal de La Blache
۴- Kwakiutal
۶- Andre Siegfried

هستم. او خودش را اقتصاددان سیاسی یا مورخ مقایسه‌ای می‌خواند.²⁷

طرز گذشته^۱

دورکیم در سال ۱۹۱۷ و وبر در سال ۱۹۲۰ در گذشته نسل بعدی نظریه پردازان اجتماعی به دلایل گوناگون از گذشته روی برگرداندند.

اقتصاددانان به دو جهت مخالف کشیده شدند، بعضی از آنها، مثل فرانسوا سیمیان^۲، ژوزف شوپتیر^۳ در اتریش، و نیکلای کندراتیف^۴ در روسیه، داده‌های آماری مربوط به گذشته را بمنظور مطالعه توسعه اقتصادی، خصوصاً چرخه‌های تجارت جمع‌آوری کردند. این علاقه به گذشته بعضی اوقات با توهین نسبت به مورخان از نوعی که قبلاً در مورد اسپنسر بدان اشاره شد ترکیب شد، مثلاً فرانسوا سیمیان مقاله بحث برانگیز مشهوری را علیه آنچه او "بت‌های" سه‌گانه (بت سیاست، بت فردی و بت وقایع‌نگاری) قبیله مورخان نامید، به چاپ رساند. مقاله چیزی را رد می‌کرد که نویسنده مقاله یکی از اولین کسانی بود که آن را "تاریخ حادثه‌مدار"^۵ نامید، به علاوه اینکه مقاله تمایل به قرار دادن مطالعات اقتصادی - مانند مطالعه صنعت فرانسه در دوران سلطنت هنری چهارم^۶ - در چهارچوب سیاسی را نیز محکوم می‌کرد.

گروه دیگری از اقتصاددانان به طور روزافزونی از گذشته روی برگرداندند و به طرف نظریه اقتصادی "محض" براساس مدل ریاضی "محض" کشیده شدند. نظریه پردازان فایده‌مندی نهایی و تعادل اقتصادی، اطلاعات خیلی کمی در مورد رویکرد تاریخی گوستاو اشمولر^۶ و مکتب او داشتند. تضاد مشهور درباره روش متخصصان، علم اقتصاد را به دو قطب مخالف، تاریخ‌گراها و نظریه پردازان کشاند.

روان‌شناسان مختلف، نظیر ژان پیازه^۷ نویسنده کتاب زبان و تفکر کودک (۱۹۲۳)، و لوفگانگ کهلر^۸، نویسنده روان‌شناسی گشتالت (۱۹۲۹)، به طرف روش‌های آزمایشی که در گذشته به کار برده نمی‌شد، تغییر جهت دادند. آنها کتابخانه را به قصد آزمایشگاه ترک کردند. به همین ترتیب، انسان‌شناسان اجتماعی در مقابل خواندن گزارش‌های مربوط به فرهنگ‌های دیگر که توسط سیاحان، مبلغین مذهبی و مورخان فراهم شده بود، به ارزش "کارمیدانی" در آن فرهنگ‌ها پی بردند. برای مثال، فرانتس بوآس بازدیدهای ممتدی از کوآکیوتل، (قبیله‌ای از

سرخ‌پوستان در ساحل پاسیفیک کانادا) انجام داد. ای، آر، رادکلیف براون^۱ برای مطالعه ساخت اجتماعی محلی از سال ۱۹۰۸-۱۹۰۶ در جزایر آندامان^۲ (در خلیج بنگال) زندگی کرد. برانیسلاو مالینوفسکی^۳ بین سال‌های ۱۹۱۵-۱۸ بیشتر وقتش را در جزایر توویریاند (نزدیک گینه نو^۴) گذراند. مالینوفسکی با شدت و حسرت زیاد پافشاری کرد که کار میدانی به تمام معنی روش انسان‌شناسی است. او اعلام کرد که "انسان‌شناس باید موقعیت راحت خود را از نیمکت‌های داخل ایوان اماکن مذهبی، دستگاه دولتی یا خانه مستعمره‌نشین ترک کند". فقط با رفتن به دهکده‌ها و میدان تحقیق، انسان‌شناس قادر خواهد بود "نظر مردم را درک کند". متعاقب کار مالینوفسکی، کار میدانی یک مرحله ضروری در تربیت هر انسان‌شناس شد.²⁹

جامعه‌شناسان نیز (به جای نیمکت‌های داخل ایوان اماکن مذهبی) صندلی راحتی اتاق مطالعه را ترک کردند و شروع به جمع‌آوری بیشتر داده‌هایشان از جامعه معاصر نمودند. برای ارائه یک مثال چشمگیر از این تغییر جهت به طرف زمان حاضر - یا به عقیده نربرت الیاس^۵ - بازگشت جامعه‌شناسی به زمان حاضر، می‌توان اولین دپارتمان جامعه‌شناسی در ایالات متحده آمریکا را، که در دانشگاه شیکاگو در سال ۱۸۹۲ تأسیس شد، انتخاب کرد.³⁰ اولین رئیس دپارتمان آلبیون اسمال^۶، قبلاً مورخ بود. هرچند، در دهه ۱۹۲۰، تحت رهبری رابرت ای پارک^۷، جامعه‌شناسان مکتب شیکاگو به مطالعه جامعه معاصر، خصوصاً شهر خودشان، محله‌های کثیف، محله کلمی‌ها، مهاجران، جوانان مجرم، کارگران دوره‌گرد و غیره روی آوردند. پارک نوشت، "همان روش‌های مشاهده صبورانه"، که مردم‌شناسانی مثل بوآس و لیوی در مطالعه زندگی و آداب سرخ‌پوستان آمریکایی به کار برده‌اند، به طور مؤثرتری می‌تواند در تحقیق درباره رسوم، عقاید، عمل اجتماعی و مفاهیم عمومی زندگی جاری در ایتالیای کوچک^۸ یا در قسمت سفلی شمالی در شیکاگو به کار برده شود.³¹ شیوه دیگر بنیان نهادن تحلیل‌های اجتماعی براساس پاسخ به پرسشنامه‌ها، همراه با مصاحبه پاسخگویان منتخب بود. تحقیق مبتنی بر بررسی، ستون فقرات جامعه‌شناسی آمریکا شد. جامعه‌شناسان داده‌های خود را تولید کردند و گذشته را "تا اندازه زیادی غیر مرتبط برای درک اینکه مردم چگونه به این نتیجه رسیدند که انجام بدهند آنچه را انجام دادند،"³² تلقی کردند.

برای این تغییر جهت از مطالعه گذشته به مطالعه عصر حاضر، تبیین‌های چندگانه

۱- A. R. Radcliffe - Brown

۲- Bronislaw Malinowski

۵- Norbert Elias

۷- Robert E. Park

۲- Andaman Islands

۴- New Guinea

۶- Albion Small

۸- Little Italy

۱- the dismissal of the past

۳- Joseph Schumpeter

۵- event - centred history

۷- Jean Piaget

۲- Francois Simiand

۴- Nikolai Kondratieff

۶- Gustav Schmoller

۸- Wolfgang Kohler

مختلفی را می‌توان ارائه داد. مرکز ثقل جامعه‌شناسی به خودی خود از اروپا به آمریکا منتقل شد. در جامعه‌شناسی آمریکا (خصوصاً بیشتر در جامعه‌شناسی شیکاگو) گذشته کمتر اهمیت داشت، علاوه بر این، گذشته نسبت به آنچه در اروپا بود، در زندگی روزمره کمتر مشهود بود. جامعه‌شناس می‌تواند استدلال کند که طرد گذشته به استقلال و تخصصی شدن فزاینده اقتصاد، مردم‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی مربوط می‌شود. همانند مورخان، متخصصان این رشته‌ها انجمن‌های حرفه‌ای و مجلات تخصصی خود را در این زمان تأسیس کردند. استقلال از تاریخ و مورخان برای تشکیل هویت جدید رشته‌ای لازم و ضروری بود.

از طرف دیگر، کسی که تاریخ عقاید را می‌نویسد، ممکن است بر روند فکری، [مثل] ظهور فونکسیونالیسم، تأکید کند. در قرون هجدهم و نوزدهم، تبیین‌ها دربارهٔ رسوم و نهادهای اجتماعی عموماً در بستر دوره‌های تاریخی ارائه می‌شدند و از مفاهیمی چون "انتشار"، "تقلید"، یا "تکامل" استفاده می‌کردند. بیشتر تاریخ ذهنی یا "حدسی" بود. تبیین دیگر چه بود؟

تبیین دیگر، که ملهم از فیزیک و بیولوژی بود، در صدد بود این رسوم و نهادها را به کمک نقش اجتماعی‌شان در وضع موجود و سهمی که هر عنصر برای بقای ساخت کل دارد، تبیین کند. براساس مدل جهان مادی، یا بدن انسان، جامعه، یک سیستم در حال تعادل (اصطلاح مورد علاقه پارتو) تعبیر می‌شد. در انسان‌شناسی این دیدگاه کارکردگرا، توسط رادکلیف براون و مالدینوفسکی اقتباس شد، که گذشته را به دلیل "مرده و دفن شده"، غیر مرتبط با کار واقعی جوامع طرد کردند.³³ مشکل است بگوییم که آیا گسترش کارمیدانی بود که منجر به ظهور فونکسیونالیسم شد یا برعکس. با پذیرش اصطلاح خودکارگراها می‌توان گفت که تبیین جدید و روش جدید تحقیق با یکدیگر "تناسب دارند". متأسفانه، آنها تمایل نظریه پردازان اجتماعی را به از دست دادن علاقه به گذشته تقویت کردند.

بدون تردید قصد نداریم که چنین یافته‌های فوق‌العاده فکری مانند انسان‌شناسی کارکردگرا، روان‌شناسی تجربی و اقتصاد ریاضی را طرد کنیم. این پیشرفت‌ها در مطالعه رفتار انسان در زمان خودشان کاملاً ضروری بوده‌اند. آنها عکس‌العمل‌هایی علیه ضعف‌های حقیقی در تئوری‌ها و روش‌های اولیه بودند. برای مثال کار میدانی بنیاد واقعی خیلی قابل اعتمادتری را برای مطالعه جوامع قبیله‌ای معاصر فراهم می‌کند تا تاریخ تکامل ذهنی که قبل از آن مطرح کرده بودند.

موردی که من می‌خواهم پیشنهاد کنم، این است که تمام این پیشرفت‌ها - مثل سبک تاریخ مرتبط با رانکه - ارزش خودشان را داشتند. مورخان جدید پیرو رانکه و انسان‌شناسان کارکردگرا نسبت به اسلافشان در روش‌های خود خیلی دقیق‌تر، اما همچنان محدود بودند. هرچه

که قادر نبودند به روشی سازگار با استانداردهای جدید تخصصی به کار ببرند، از کارهایشان حذف کردند. به هر حال، محرز است دیر یا زود مسئله‌ای رخ می‌دهد که روان‌شناس ممکن است آن را "بازگشت میل سرکوفته" بنامد.

ظهور تاریخ اجتماعی

عجیب است درست زمانی که مورخان شروع به تهیهٔ جوابی مثل جواب به درخواست اسپنسر در مورد "تاریخ طبیعی جامعه"^۱ می‌کردند، انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان علاقه‌شان به گذشته را از دست می‌دادند. در پایان قرن نوزدهم، بعضی مورخان بانجریه به طور روزافزونی از مکتب جدید، تاریخی رانکه ناراضی می‌شوند. یکی از صریح‌ترین منتقدین کارل لامپرشت^۲ بود، که مؤسسه آلمانی تاریخ را به سبب تأکیدش بر تاریخ سیاسی و مردان بزرگ به باد انتقاد گرفت.³⁴ در عوض، او "تاریخ جمعی"^۳ را مطرح ساخت که برای مفاهیم کلی آن از رشته‌های دیگر استفاده می‌کند. این رشته‌ها شامل روان‌شناسی ویلهلم وونت و "جغرافیای انسانی" فردریک راتزل^۴، که هر دو از همکاران لامپرشت در دانشگاه لیپ زیگ^۵ بودند، می‌شد. لامپرشت با جسارت اعلام کرد، "تاریخ" اساساً یک علم اجتماعی - روان‌شناختی^۶ است. او این رویکرد اجتماعی - روان‌شناختی را در نگارش جلد‌های چندگانه تاریخ آلمان (۱۸۹۱-۱۹۰۹) به کار برد، تحقیقی که در سالنامهٔ جامعه‌شناسی دورکیم به طور مطلوب مورد نقد و ارزیابی قرار گرفت. اما آنقدر که توسط مورخان سنت گرای^۷ آلمانی مورد تمسخر واقع شد، مورد انتقاد قرار نگرفت، نه به علت اشتباهاتش (که در واقع بی‌شمار بودند)، بلکه به سبب به اصطلاح "ماده‌گرایی" یا "تقلیل‌گرایی" اش^۷.

با این همه، آن طور که مطرح می‌شود، شدت "مناقشهٔ لامپرشت" این مطلب را می‌رساند که گناه واقعی لامپرشت این بود که اصالت کار رانکه یا رانکه‌های جدید را مورد سؤال قرار داده است. انوپیته^۸، یکی از پیروان ماکس وبر، از محدود مورخانی بود که نوع تاریخ مورد حمایت لامپرشت را "پیشرفت فراتر از رانکه" و ارتباط رانکه را با نوک‌های کوه تاریخ، یعنی مردان بزرگ تلقی کرد. هینته نوشت، "ما می‌خواهیم، نه فقط سلسله جبال‌ها و نوک قله‌ها، بلکه پایهٔ کوه‌ها، نه فقط بلندی‌ها و اعماق سطوح راه، بلکه مجموعهٔ کل قاره و آب‌شناسیم."³⁵

۱- natural history of society

۲- collective history

۵- Leipzig

۷- reductionism

۲- Karl Lamprecht

۴- Friedrich Ratzel

۶- Orthodox,

۸-Otto Hintze

تا حدود سال ۱۹۰۰ بیشتر مورخان آلمانی به فرا رفتن از رانکه فکر نمی‌کردند. وقتی که وبر مشغول مطالعه مشهورش دربارهٔ رابطهٔ بین پروتستانسیسم و کاپیتالیسم بود، می‌توانست از کار تنی چند از همکارانش که علاقه‌مند به مسائل مشابهی بودند استفاده کند، اما حائز اهمیت است که مهمترین آنها، رنر زومبارت^۱ و ارنست ترولچ^۲، کرسی‌هایی را به ترتیب در اقتصاد و الهیات، نه در تاریخ اشغال کرده بودند.

کوشش‌های لامپرشت برای شکستن انحصار^۳ تاریخ سیاسی یک شکست بود، اما در ایالات متحده آمریکا و فرانسه خصوصاً حرکت برای نظریهٔ اجتماعی با پاسخ‌های خیلی مطلوب رویه رو شد. در دههٔ ۱۸۹۰، مورخ آمریکایی فردریک جکسون ترنر^۴ حمله‌ای را همانند حملهٔ لامپرست به تاریخ سنتی آغاز کرد. او نوشت که تمام قلمروهای فعالیت انسان باید بررسی شود. هیچ بخش از زندگی اجتماعی را جدا از بخش‌های دیگر نمی‌توان درک کرد. همانند لامپرشت، ترنر تحت تأثیر جغرافیای تاریخی رانزل قرار داشت. مقالهٔ او، تحت عنوان "اهمیت مرزها در تاریخ آمریکا"، یک تفسیر بحث‌برانگیز، اما تاریخ‌ساز از نهاد‌های آمریکا به‌عنوان پاسخی به محیط جغرافیایی و اجتماعی خاص بود. در جای دیگر او دربارهٔ اهمیت چیزهایی در تاریخ آمریکا بحث کرد و آنها را "بخش‌ها" و به عبارت دیگر "نواحی" نامید، مثل نیوانگلند^۵ یا میدل وست^۶، که منابع و منافع اقتصادی خاص خودشان را داشتند.^{۳۶} جیمز هاروی رابینسون^۷، معاصر ترنر، مبلغ زبان‌آور دیگری برای آنچه او "تاریخ جدید" نامید، بود. تاریخی که با تمام فعالیت‌های انسان ارتباط خواهد داشت و از عقاید انسان‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی استفاده می‌کند.^{۳۷}

در فرانسه، دههٔ ۱۹۲۰، سرآغاز حرکت بسوی "نوع جدیدی از تاریخ" بود، که توسط دو پروفیسور - مارک بلوخ^۸ و لوسین فور^۹ - در دانشگاه استراسبورگ^{۱۰} راهبری می‌شد. مجله‌ای که آنها با نام سالنامهٔ تاریخ اقتصاد و جامعه^{۱۱} تأسیس کردند، در انتقاداتش نسبت به مورخان سنتی سرسخت بود.

فور و بلوخ نیز همانند لامپرشت، ترنر و رابینسون، با سلطهٔ تاریخ سیاسی مخالف بودند. خواست آنها این بود که به جای تاریخ سیاسی، چیزی را جایگزین کنند که "تاریخ وسیع‌تر

۱- Werner Sombart

۲- Ernest Troeltsch

۳- monopoly

۴- Frederick Jackson Turner

۵- New England

۶- The Middle West

۷- James Harvey Robinson

۸- Marc Bloch

۹- Lucien Febvre

۱۰- Strasbourg

۱۱- annales d'histoire economique et social

و انسانی‌تر^۱ می‌نامیدند، تاریخی که تمام فعالیت‌های انسان را شامل می‌شود و با نقل حوادث کمتر مرتبط است تا تحلیل "ساخت"، اصطلاحی که از ابتدا مورد استقبال مورخان فرانسوی به اصطلاح مکتب آنالز قرار گرفت.^{۳۸}

اگرچه فور و بلوخ اختلاف سلیقه داشتند، ولی هر دو آنها از مورخان درخواست کردند از رشته‌های نزدیک درس بیاموزند. هر دو آنها به زبان‌شناسی علاقه‌مند بودند، و در خصوص تحقیقات دربارهٔ "ذهنیت ابتدایی"^۱ اثر لوسین لوی برول^۲ فیلسوف و انسان‌شناس مطالعه کردند. فور به جغرافی و روان‌شناسی علاقه‌مند بود. تا آنجا که به نظریهٔ روان‌شناسی مربوط می‌شد، او از دوستش شارل بلاندل^۳ پیروی و فروید^۴ را رد کرد. او "جغرافیای انسانی"^۵ رانزل را مطالعه کرد، اما جبرگرایی او را رد کرد، درحالی که رویکرد "امکان‌گرایی"^۶ جغرافیایان بزرگ فرانسه ویدال دولابلاش^۷ را ترجیح داد. این رویکرد تأکید می‌کرد آنچه محیط، انسان‌ها را قادر به انجام آن ساخته، بیشتر از آن چیزی است که انسان‌ها را از انجام آن باز داشته است.

بلوخ به جامعه‌شناسی امیل دورکیم و مکتبش او (مخصوصاً موریس هالبواکس^۸ نویسندهٔ کتاب مشهور کادر اجتماعی ذهن) نزدیک‌تر بود. او در علاقهٔ دورکیم به همبستگی اجتماعی و تصورات جمعی^۹ و همچنین تعهدش به روش مقایسه‌ای سهیم بود.

بلوخ در سال ۱۹۲۴ توسط جوخهٔ آتش آلمان تیرباران شد، اما فور پس از جنگ دوم جهانی باقی ماند تا سرپرستی مؤسسهٔ فرانسوی تاریخ را به عهده بگیرد. در واقع، او به عنوان مسئول بازسازی مدرسهٔ عالی مطالعات علوم اجتماعی توانست هم همکاری بین رشته‌ای را تشویق کند و هم به تاریخ در میان علوم اجتماعی موقعیت برتر بدهد. سیاست‌های فیور توسط جانشینش فرناند برودل ادامه یافت. برودل علاوه بر اینکه نویسندهٔ کتابی با ادعایی معتبر است که مهمترین اثر تاریخی قرن تلقی می‌شود، شخصی مطلع در زمینهٔ علم اقتصاد و جغرافی و معتقدی ثابت قدم در حوزه عمومی^{۱۰} علوم اجتماعی نیز می‌باشد. او معتقد بود که تاریخ و جامعه‌شناسی خصوصاً بایستی نزدیک باشند، زیرا که متخصصان هر دو رشته کوشش می‌کنند با باید کوشش کنند تجربهٔ انسانی را به‌عنوان یک کل ببینند.^{۳۹}

فرانسه و ایالات متحده دو کشوری هستند که در آنها تاریخ اجتماعی برای مدت نسبتاً طولانی جدی گرفته شده و روابط بین تاریخ اجتماعی و نظریهٔ اجتماعی به یکدیگر نزدیک بوده

۱- primitive mentality

۲- Lucien Levy - Bruhl

۳- Charles Blondel

۴- Freud

۵- anthropogeography

۶- possibilist approach

۷- Vidal de la Blache

۸- Maurice Halbwachs

۹- collective representations

۱۰- common market

است. این بدین معنا نیست که این رابطه در نیمه اول قرن بیستم جای دیگر وجود نداشته است. در این دوره، پیدا کردن مورخان اجتماعی علاقه‌مند به نظریه برای مثال در ژاپن، روسیه یا برزیل، مشکل نخواهد بود. برای مثال، مرحوم گیلبرتو فریر^۱، که با فرانتس بواکس انسان‌شناس در ایالات متحده درس می‌خواند، می‌تواند کاملاً به یک اندازه به عنوان جامعه‌شناس یا مورخ اجتماعی توصیف شود. فریر به دلیل مقاله سه‌گانه‌اش درباره تاریخ اجتماعی برزیل، اربابان و بردگان (۱۹۳۳)؛ آپارتمان‌ها و آلونک‌ها (۱۹۳۶) و نظم و پیشرفت (۱۹۵۵) مشهور است. اثر فریر بحث‌برانگیز است، به علاوه او اغلب به سبب تمایل به برابر دانستن تاریخ منطقه خود، به نام پرنام‌بکو^۲ با تاریخ کل کشور، و نیز به علت بررسی کل جامعه از دیدگاه "خانه بزرگ" (خیلی دقیق‌تر، از دیدگاه ذکور در خانه بزرگ)، و درک درجه تضاد در روابط نژادی در برزیل مورد انتقاد واقع شده است. از طرف دیگر، رویکرد ابتکاری فریر وی را در طبقه‌ای همانند برودل (وقتی که در دهه ۱۹۳۰ در دانشگاه سائو پل^۳ تدریس می‌کرد با فریر مباحثات زیادی داشته است) قرار داد. او از اولین کسانی بود که موضوعاتی نظیر تاریخ زبان، تاریخ غذا، تاریخ بدن، تاریخ بچگی و تاریخ مسکن را به‌عنوان بخشی از گزارش منسجم درباره جامعه گذشته مورد بحث قرار داده. او همچنین در استفاده از منابع، کاربرد روزنامه‌ها برای نوشتن تاریخ اجتماعی و وفق دادن بررسی اجتماعی با اهداف تاریخی پیشگام بود. در جلد سوم کتابش درباره تاریخ برزیل، که مرتبط با قرون نوزدهم و بیستم بود، بر روی هزاران فرد متولدشده بین سال‌های ۱۹۰۰-۱۸۵۰ که گروه‌های اجتماعی اصلی در دوران ملت را نشان می‌داد، متمرکز شد و برای آنها پرسشنامه فرستاد.^{۴۰}

همگرایی نظریه و تاریخ

دوره‌ای وجود ندارد که مورخان و نظریه‌پردازان اجتماعی تماسشان با یکدیگر را کاملاً از دست داده باشند، همان طور که مثالهای زیر گویای این حقیقت است. در سال ۱۹۱۹ مورخ بزرگ هلندی جان هوزینگا^۱ کتابش در مورد زوال قرون وسطی را، مطالعه‌ای درباره فرهنگ قرون چهاردهم و پانزدهم که از عقاید انسان‌شناسان اجتماعی استفاده کرده بودند، چاپ کرد.^{۴۱} در سال ۱۹۲۹، در هیأت تحریریه سالنامه تاریخ اقتصاد و جامعه^۵، جغرافیدان سیاسی، آندره

۱- Gilberto Freyre

۳- Sao Paulo

۵- Annales d'histoire economique et sociale

۲- Pernambuco

۴- Johan-Huizinga

زیگفرید^۱، و جامعه‌شناس مورس هالبواکس همراه با مورخان حضور داشتند. در سال ۱۹۳۹، اقتصاددان ژرف شوپیتر^۲ بررسی به لحاظ تاریخی محققانه‌اش درباره دوره‌های تجاری^۳ و جامعه‌شناس نریت الیاس کتابش درباره روند متمدن شدن را، که از آن زمان تاکنون به‌عنوان یک اثر کلاسیک شناخته شده است، به چاپ رساندند. در سال ۱۹۴۹، انسان‌شناس ادوارد ایوانس^۴ پریچارد، حامی مادام‌العمر روابط نزدیک بین انسان‌شناسی و تاریخ، تاریخ فرقه سنوسی مستقر در سیرناکا^۴ در کشور لیبی را به چاپ رساند.

به هر حال، در دهه ۱۹۶۰ قطره به یک جریان تبدیل شد. کتاب‌هایی که در اینجا فقط تعداد خیلی از معروفترین آنها نقل می‌شود، نظیر سیستم‌های سیاسی امپراتوری‌ها اثر ساموئل^۵، ان‌اینشتات^۶ (۱۹۶۳)، اولین ملت جدید از سی مور، ام. لیپست^۶ (۱۹۶۳)، مشتری از چارلز تیلی^۷ (۱۹۶۴)، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری اثر بارینگتن مور^۸ (۱۹۶۶) و جنگ دهقانی اریک ولف^۹ (۱۹۶۹) به زور طبع آراسته شد، که تمام آنها معنایی از هدف مشترک میان نظریه‌پردازان اجتماعی و مورخان اجتماعی را بیان و تشویق می‌کردند.^{۴۲}

در بیست سال گذشته، این روند ادامه یافت. شمار فزاینده‌ای از انسان‌شناسان اجتماعی مخصوصاً کلیفورد گیرتز^{۱۰} و مارشال سالینز^{۱۱}، به مطالعات بعد تاریخی دادند.^{۴۳} گروهی از جامعه‌شناس‌های بریتانیایی، به‌ویژه ارنست گلنر^{۱۲}، جان هال^{۱۳} و مایکل من^{۱۴} پروژه قرن هجدهمی "تاریخ فلسفی" را در مفهوم مطالعه تاریخ جهان در سنت آدام اسمیت، کارل مارکس و ماکس وبر، با هدف تفکیک انواع مختلف جوامع و تبیین انتقال از یک نوع به نوع دیگر احیا کردند.^{۴۴} در سطحی مشابه کتاب اروپا و مردم بدون تاریخ، مطالعه‌ای درباره ارتباط بین اروپا و بقیه جهان از سال ۱۵۰۰، اثر اریک ولف انسان‌شناس می‌باشد.^{۴۵} اصطلاحات "جامعه‌شناسی تاریخی"، "انسان‌شناسی تاریخی"، "جغرافیای تاریخی" و (بندرت) "اقتصاد تاریخی"، برای توصیف پیوستگی تاریخ به این رشته‌ها و پیوستگی این رشته‌ها به تاریخ مورد استفاده قرار گرفته است.^{۴۶} همگرایی روی قلمرو فکری یکسان، گاهی اوقات به مشاجرات مرزی (برای مثال جغرافیای تاریخی کجا پایان می‌پذیرد و تاریخ اجتماعی از کجا شروع می‌شود) و گاهی به

۲- business cycles

۴- the Sanusi of Cyrenaica

۶- Seymour M. Lipset

۸- Barrington Moore

۱۰- Clifford Geertz

۱۲- Ernest Gellner

۱۴- Michael Mann

۱- Andre Siegfried

۳- Edward Evans-Pritchard

۵- Shmuel N. Eisenstadt

۷- Charles Tilly

۹- Eric Wolf

۱۱- Marshall Sahlins

۱۳- John Hall

ابداع اصطلاحات مختلف برای توصیف همان پدیده منجر شده است، منتها همگرایی شرایطی را فراهم می‌آورد که مهارت‌ها و نظرها مختلف در یک کار عمومی کشف شود.

برای رابطه تنگاتنگ بین تاریخ و نظریه اجتماعی، دلایل آشکاری وجود دارد. تغییرات اجتماعی سریع عملاً خود را بر توجه جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان (که بعضی از آنها برای بررسی چیزهایی که به دلیل پیوستگی‌شان به سیستم اقتصاد جهانی دگرونی کلی یافته بودند، به حوزه کار میدانی اصلی خود بازگشتند) تحمیل کرد. جمعیت‌شناسانی که انفجار جمعیت را مطالعه می‌کردند و اقتصاددانان یا جامعه‌شناسانی که برای توسعه کشاورزی و صنعت به اصطلاح کشورهای "توسعه‌نیافته" شرایط را تجزیه و تحلیل می‌کردند، دریافتند که تغییر را در طول زمان مطالعه می‌کنند، (تاریخ)، و بعضی از آنها همچون، جمعیت‌شناس فرانسوی لویی هانری^۱ یا جامعه‌شناس آمریکایی ایمانوئل والرشتاین^۲، وسوسه شدند تحقیقاتشان را تا گذشته خیلی دور بسط بدهند.^{۴۷}

در ضمن از جانب مورخان سراسر جهان تغییر علاقه چشمگیری از تاریخ سیاسی سنتی (نقل اعمال و سیاست‌های حاکمان) به تاریخی اجتماعی وجود داشته است. همان طور که یکی از منتقدین این روند مطرح می‌کند، "چیزی که در مرکز مطالعه بود، حالا در حاشیه^۳ قرار دارد."^{۴۸} به چه دلیل؟ یک تبیین جامعه‌شناختی محتمل در اینجا این است که بسیاری از مردم برای تطبیق دادن خودشان با دوره تغییر سریع اجتماعی بشدت ضروری یافتند که ریشه‌های خود را بیابند و روابطشان را با گذشته تجدید کنند. خصوصاً گذشته، اجتماع خود، خانواده، شهر یا دهکده، شغل گروه قومی یا مذهبی‌شان.

من معتقدم که "چرخش نظری" از طرف بعضی از مورخان اجتماعی و "چرخش تاریخی"^{۴۹} برخی از نظریه پردازان به اندازه‌ای زیاد است که مورد قبول واقع شود. فرانسیس بیکن^۴ در یک عبارت مشهور به طور یکسان از شبه تجربه‌گرایان^۵، که داده‌های ساده را جمع می‌کنند، و از نظریه‌پردازان محض، عنکبوت‌هایی که تارهایشان از درون خودشان سرچشمه می‌گیرد، انتقادات نیشداری کرده است. بیکن مثالی از زنبور عسل، که دنبال مواد خام می‌گردد، اما همچنین آن را تغییر می‌دهد، می‌آورد. تمثیل بیکن در تاریخ، تحقیق تاریخی و اجتماعی عملی است، همان طور که در تاریخ علوم طبیعی نیز قابل استفاده است. بدون ترکیب تاریخ و نظریه بعید است بتوانیم گذشته یا حال را درک کنیم. البته، بیش از یک راه برای ترکیب تاریخ و نظریه

وجود دارد. بعضی مورخان تئوری خاصی را پذیرفته‌اند و کوشش می‌کنند آن را در کارشان تعقیب کنند، همان طور که در مورد بسیاری از مارکسیست‌ها صدق می‌کند. برای نمونه از نقش‌های - گاهی سودآور- موجود در چنین کاری می‌توان خط سیر فکری ادوارد نامسون را^۱، که خودش را "تجربه‌گرای مارکسیست"^{۴۹} توصیف کرده است، بررسی نمود. برخی دیگر از مورخان به نظریات علاقه‌مندند تا متعهد بدانها. آنها برای آگاه شدن از مسائل، از نظریات استفاده می‌کنند، به عبارت دیگر، برای پیدا کردن سؤال‌ها تا جواب‌هایشان. به طور مثال خواندن آثار مالتوس توسط بعضی از مورخان که دیدگاه او را نمی‌پذیرفتند، موجب شده که رابطه متغیر بین جمعیت و ابزارهای معیشت را بررسی کنند. این نوع علاقه به تاریخ خصوصاً کاربرد تاریخ در مورد نسل گذشته را بهبود بخشیده است.

با وجود این، خوب است اضافه کنیم که ما در عصر طلایی فکری زندگی نمی‌کنیم. همان طور که اغلب در تاریخ تلاش فکری اتفاق می‌افتد که با کوشش برای حل مسائل قدیم مسائل جدید پیدا می‌شود. به علاوه، اظهار شده است که واژه "همگرایی"^۲ برای بیان روابط متغیر بین تاریخ و جامعه‌شناسی واژه نارسایی است، چرا که برای قضاوت کردن درباره یک رابطه مشکل و پیچیده این واژه خیلی ساده و گنگ است. در پاسخ به این ایراد می‌توان گفت همگرایی واقعاً بیشتر یک اصطلاح متعادل است و اشاره دارد به اینکه دو طرف به یکدیگر نزدیک می‌شوند. توافق که هیچ، این واژه در مورد ملاقات هم چیزی نمی‌گوید.

به طور مسلم گاهی برقراری رابطه به تضاد منجر شده است، وقتی که جامعه‌شناس آمریکایی نیل اسملسر^۳ به طرف تاریخ تغییر جهت داد و تحقیقی در مورد تغییرات اجتماعی در انقلاب صنعتی چاپ کرد که در آن، ساخت خانواده و شرایط کاری بافندگان لانکشر^۴ را در اوایل قرن نوزدهم (و در جریانی که در لفافه از مارکس نیز انتقاد می‌کند) مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، خشم مورخ انگلیسی ادوارد نامسون را، که عدم توانایی "جامعه‌شناسی" در فهم اینکه "طبقه" اصطلاحی است که به فرایند اشاره می‌کند تا ساخت را به باد انتقاد گرفته بود، برانگیخت.^{۵۱}

در چند سال گذشته لحظاتی بوده است که مورخان و انسان‌شناسان، به جای همگرایی به سوی یکدیگر، به نظر می‌رسد که گذشته یکدیگر را مورد حمله قرار داده‌اند، مثل دو قطار روی ریل. برای مثال، مورخان حدوداً زمانی به تبیین‌های فونکسیونالی پی بردند که مردم‌شناسان از آن تبیین‌ها ناراضی می‌شدند.^{۵۲} برعکس، انسان‌شناسان اهمیت حوادث را زمانی کشف می‌کرده‌اند که بسیاری از مورخان، تاریخ حادثه‌مدار را جهت مطالعه ساخت‌های اساسی^۵ رها

۱- Edward Thompson

۲- convergence

۳- Neil Smelser

۴- Lancashire

۵- underlying structures

۱- Louis Henry

۲- Immanuel Wallerstein

۳- periphery

۴- Francis Bacon

۵- antlike empiricists

کرده بودند.⁵³

برای تعمیق بیشتر این وضعیت، انواع بیشتری از نظریه‌ها حتی نسبت به قبل برای جلب توجه دیگری رقابت می‌کنند. به طور مثال، مورخان اجتماعی نمی‌توانند توجهشان را به جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی اجتماعی محدود کنند. آنها حداقل می‌بایست امکان اینکه اشکال دیگر نظریه نیز به کارشان مربوط است، در نظر بگیرند. مورخان از جغرافیا متحد قدیمی، منتها رشته‌ای که در چند سال گشته بسیار تغییر کرده، می‌توانند تئوری مکان مرکزی، یا تئوری انتشار فضایی ابداعات یا تئوری "فضای اجتماعی"^۱ را بیاموزند.⁵⁴

اکنون نظریه‌های مربوط به ادبیات بر مورخان تأثیر می‌گذارد، همان طور که مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد، تمام آنها به طور روزافزون از وجود قواعد ادبی^۲ - قوانینی که بدون اینکه بدانند که از آنها پیروی می‌کنند - در متون خود آگاه می‌شوند.⁵⁵

ما در عصر خطوط مبهم و مرزهای فکری باز زندگی می‌کنیم، عصری در یک زمان هم جالب و هم گیج‌کننده است. ارجاع به میخائیل باختین^۳، پی‌یر بوردیو^۴، فرناند برودل، نربرت الیاس، میشل فوکو^۵ و کلیفورد گربتز را در کار باستان‌شناس‌ها، جغرافیادانان و منتقدین ادبی و همین طور کار جامعه‌شناسان و مورخان می‌توان یافت. ظهور مباحثی که بین بعضی مورخان و جامعه‌شناسان، برخی باستان‌شناس‌ها و مردم‌شناسان و غیره مشترک بود، با نزول مباحث مشترک میان علوم اجتماعی و علوم انسانی و در واقع در درون هر رشته هم‌زمان شده است. حتی رشته‌های فرعی مانند تاریخ اجتماعی حالا در خطر تجزیه شدن به دو گروه است، یک گروه از آنها با روندهای بزرگ، گروه دیگر به مطالعات موردی در مقیاس کوچک می‌پردازند. خصوصاً در آلمان، دو گروه در تضادند. از یک طرف گروه معروف به "مورخان اجتماعی"^۶ و از سوی دیگر⁵⁶ محققان "تاریخ خرد"^۷.

علی‌رغم تمایل به تجزیه شدن، قابل توجه است که چند مورد از مباحث بنیادی درباره مدل‌ها و روش‌ها، بین بیشتر از یک رشته مشترکند. بحث در خصوص این مباحث هدف فصل بعدی است.

1. Man (1986).
2. Leys (1959).
3. Thompson (1978 b).
4. Thompson (1971); Hobsbawm and Ranger (1983).
5. Giddens (1979, 1984).
6. Braudel (1958).
7. Cohn (1962); K. Evikson (1970); Dening (1971-3).
8. Aron (1965), 17.62; Hawthorn (1976); Meek (1976).
9. Contrast Knudsen (1986), 94-111.
10. Pocock (1981).
11. Burke (1988).
12. Moses (1975).
13. Gilbert (1965).
14. Tvevelyan (1942), Vii.
15. CF. Burrow (1981), 179-80.
16. Dilthey (1883).
17. Cohen (1978).
18. Aron (1965), 63- llo; Burrow (1965); Nisbet (1969) ch, 6.
19. Peel (1971).
20. Nisbet (1966), CF. Hawthorn (1976).
21. Comte (1864), Lecture 52.
22. Spencer (1904), 26-9; CF. Peel (1971), 158-63.
23. Pollock and Maitland.
24. Boas (1966); Siegfried (1913), V.
25. Bellah (1959); Momigliano (1970); Lukes (1973), Ch. 2.
26. Weber (1920), 3, III - 57, Buhler (1965), 15 off.
27. Bendix (1960); Mommsen (1974); Roth (1976).
28. Simiand (1903).
29. Discussed by Jarvic (1964), 2, cf. Stocking (1983).
30. Elias (1987).
31. Park (1916), 15; Cf. Matthews (1977).
32. Hawthorn (1976), 209.

۱- social space

۳- Mikhail Bakhtin

۵- Michel Foucault

۷- microhistory

۲- literary conventions

۴- Pierre Bourdieu

۶- societal historians